



سخرنانی نیمه شعبان ۸۳
حاج حسین خوش لوجه

نیمه شعبان ۸۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

العبد المؤید الرسول المکرّم أبو القاسم محمّد

السلام علیک یا أبا عبد الله، السلام علیکم و
رحمة الله و بركاته، السلام علی الحسین و
علی بن الحسین و أولاد الحسین و أهل بیت
الحسین و رحمة الله و بركاته

(یک صلوات بفرستید.)

امشب شب تولّد آقا امام زمان (عجل الله فرجه) است،
شب قدر است، یک روایتی داریم [که امشب] دعا

مستجاب می‌شود. به واسطه وجود این مولود، آقا حجّت خدا، حجّة الله، امام زمان (عجل الله فرجه)، خدا به اهل دنیا عنایت کرده. آقا امام زمان (عجل الله فرجه) مثل امیرالمؤمنین (علیه السلام) در تمام خلقت وجود مبارکش [هست، در دنیا ظاهر شد.] همان که به شما گفتم [که] امیرالمؤمنین (علیه السلام) ظاهر شد نه تولّد، آقا امام زمان (عجل الله فرجه) هم همین است. حالا هر کسی روی این حرف‌ها حرفی دارد، حدیثی دارد، چیزی دارد. آخر بشر تا قدرت دارد، آرام ندارد. [به خاطر] آن قدرتی که دارد، آرام ندارد، تسلیم نیست؛ مگر آن [که] قدرتش اتّصال به وجود مبارک امام زمان (عجل الله فرجه) باشد. [باید] به آن قدرت وصل باشد؛

اگر نه والله! این قدرت، ما را سقوط می دهد؛ مگر این قدرت، به قدرت وجود مبارک مولی الموحّد دین، امیرالمؤمنین، علی «علیه السلام» [وصل] باشد.

ببین او قدرتش را چطور خرد می کند؟ می رود بچه یتیم را چه جور نوازش می کند؟ چه جور توی این خرابه ها می رود [و] رسیدگی به فقرا می کند؟ این یک قدرت خلقت است، خودش امر است؛ اما آقا امر از آن امر بالاتر هم هست. **إن شاء الله**، امیدوارم به این حرف ها توجه کنید! علی «علیه السلام» قدرت تمام خلقت است؛ اما قدرت از آن بالاتر هم هست، چه قدرتی؟ قدرت خدا. حالا او **قدرة الله** است، تمام قدرت ها، تمام این ها در قبضه قدرتش است، تمام نفس ها که خلقت می کشد، در قبضه

قدرتش است؛ اما قدرتی بالاتر از آن قدرت هست. رفقای عزیز! به خصوص جوانان عزیز! فدایتان بشوم، خاک کف پای شما را می بوسم، شما هم باید قدرتتان را در مقابل قدرت بگذارید! یعنی در مقابل قدرت وجود امام زمان (عجل الله فرجه). (صلوات بفرستید).

اگر شما قدرتتان را در مقابل امام زمان (عجل الله فرجه) گذاشتی، تو هم قدره الله هستی. همین جور که امام زمان (عجل الله فرجه) قدره الله است، تو هم قدره الله شدی؛ چون که وصل به قدرت خدا شدی.

حالا که جوانان عزیز، (به خصوص [به] جوانان عزیز [می گویم]). من همه تان [را] دوست دارم؛ اما الآن خطابم

بیشتر به جوانان عزیز است.) شما قدرت تان مثل من نیست که، من دیگر قدرتم را از دست داده‌ام. واللہ! به عشق زهرا (علیها السلام)، به عشق امام حسین (علیه السلام)، به عشق امام زمان (عجل الله فرجه)، بعد به عشق شماها من زنده‌ام. شما در ظاهر من را احترام نمی‌کنید؛ اما در باطن احترام می‌کنید. من مانند یک کسی که تمام شرمندگی این دنیا را [خدا] قسمت من کرده، [نسبت به شما هستم.] من توی مریض‌خانه رفتم، این قدر به من خدمت کردید، مگر این‌ها فراموش می‌شود؟ امیدوارم باطن امام زمان، (حواله دادم [به] امام زمان (عجل الله فرجه))، زهرا ی عزیز (علیها السلام)، خود امیرالمؤمنین (علیه السلام) عوض به شما بدهد.

جانم! من این‌ها را حالی‌ام است که شما [محبّت دارید].
چرا؟ شما همان‌هایی هستید که امام صادق
(علیه السلام) می‌فرماید: اگر دوست ما را دوست
نداشته باشی، دروغ گفתי [که] ما را می‌خواهی. شما
دوست [امام] را قبول داری، من چه استفاده‌ای برای
شما دارم؟ واللّه! دارم می‌گوییم، به امام‌زمان [قسم]! خدا
یک توفیقی به شما داده [که] نفّس‌تان را، قدرت‌تان را
شکستید، این‌جا می‌آیید؛ اگر نه دنیا بازی‌تان می‌گیرد.
امروز خیلی خلاصه باید حواس‌تان جمع باشد!

چرا بعد از رسول‌الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله) هفت میلیون
[طرف عمر و ابابکر] رفتند، چهار نفر آن‌جا بودند؟ آن
چهار نفر را هم مسخره می‌کردند، اما [آن‌ها] استقامت

به خرج دادند. شما هم عزیزان من! در ولایت استقامت به خرج بدهید! آدمی باشید که دنیا را فدای خودتان بکنید! نه این که خودتان فدای دنیا بشوید! والله! اگر [فدای دنیا] نشوید، شما باقی هستید. اگر فدای دنیا بشوید، دنیا نابود است، شما هم نابود می شوید. من دلم می خواهد همه شماها باقی باشید! توی باقی بودن تان دارم صحبت می کنم. عزیزان من! فدایتان بشوم، توجه کنید! این آخرالزمان هر چیزی را مردم مطابق دل شان و خیال هایشان می کنند. الآن شما بین این مرد برداشته چقدر خرج کرده؟ تئاتر درست کرده است. چراغانی کرده، تئاتر درست کرده، عین خیالش هم نیست؛ به خیالش دارد خدمت به امام زمان (عجل الله فرجه) می کند. کجا

مثل امروز یا فردا امام حسن عسکری (علیه السلام) رقص درست کرده؟ [آیا امام] دست زده، ساز زده، آواز زده، دهل زده؟ کجا؟ ما روایت نداریم که یک دست زده [باشد]، هیچ کدامشان [نزدند].

حالا این آقا تئاتر درست کرده، حالا چرا [نکنیم؟ امام] می گوید: امر ما را اطاعت کن! امر این [امام]، این بوده. آقا امام حسن عسکری (علیه السلام) یک چهارصدتا داریم، (البته آقایان [در مجلس] هستند، می دانند. با کتاب و با روایت و قرآن آشنایید)، تا دوهزارتا هم داریم [که] گوسفند برای امام زمان (عجل الله فرجه) قربانی می کرد. آیا ساز و رقصی امام زمان (عجل الله فرجه) را حفظ می کند؟ خدا عقلت را گرفته؛ انفاق امام زمان

(عجل الله فرجه) را حفظ می کند، نه ساز و آواز. حالا او [که تئاتر درست می کند] تقصیر دارد، تو از او بیشتر تقصیر داری که [به] تماشا می روی. این چراغانی ها که می شود، به نظر من عین دروازه ساعات است [که داشتند] اُسرا را وارد می کردند، ساز و آواز می زدند، یک عده ای هم [به] تماشا می آمدند. کجا می روید تماشا؟ آقا! خانم! کجا می روی تماشا؟ والله! من دیدم، (من هر جایی یک دفعه رفته ام که فساد آن جا را ببینم، بیایم به شما بگویم [که] نروید.) دیدم همین سان این پستان هایش این جوری است، باز و ولنگ، دارد آن جا را می بیند؛ این هم دارد نگاه می کند، تف توی غیرت!

خدا هر چیزی را [در نظر دارد]. چرا این زیارت امام

حسین (علیه السلام) [را] مستحبّ قرار داده [با این که می گوید مثل این است] که خدا را در عرش زیارت کردی، با [تمام] خصوصیاتش؟ یا زیارت امام رضا (علیه السلام) [را] یک مرتبه به تو می گوید مستحبّ [است]، چرا؟ این مستحبّی که می گوید، برای این [است] که توی راه مشکل به هم نزن؛ مستحبّ است. اصلاً زیارت ائمه (علیهم السلام) را که پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله) مستحبّ کرده، مال [این] مشکلات است [که] به هم نزن. تو الآن می خواهی [زیارت] بروی، چقدر فساد می بینی؟ چقدر زن ها این جا [هستند]؟ چقدر قاطی هستید؟ مگر نمی بینی پیغمبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: هر کجا زن و مرد قاطی است، عذاب خدا دارد

می‌ریزد؟ تو توی عذاب خدا رفتی، به امام رضا
(علیه السلام) چه مربوطی ای دارد؟

البته الآن چند روز است که شماها جلوتر گوسفند دادید،
برنج دادید، پول دادید، صدقات دادید. من این حرف‌ها
را برای شما نمی‌زنم، می‌خواهم بگویم توجه کنید! به
این حرف‌ها یقین کنید! به درستی خودتان یقین کنید!
یقین کنید [که] خدا حفظتان کرده، یقین کنید که خدا
عنایت کرده [که] خیر در دست شما جاری می‌شود. این
[چراغانی] چه فایده‌ای دارد آخر؟ حالا چیز دیگر هم
دارد که شرمم می‌شود بگویم که این چراغانی چه
فسادهایی دارد؟ چرا؟ [چون] بی‌امر است. هر چیزی [از]
ما را در آخر الزمان عوض کردند. او [امام] می‌گوید که

صدقات را به چه کسی بده؟ [تو] می روی به چه کسی می دهی؟ [می گوید:] فطر روزه ات را به چه کسی بده؟ [تو] به چه کسی می دهی؟ [می گوید] رویت را بگیر! [می گویی] کی گفته نگیر؟ نمی گیری. چرا؟ همه چیزها در آخرالزمان عوض می شود، قربان تان بروم، فدایتان بشوم، آرام بگیرید!

امشب گفتم مانند شب قدر است. چیزی که من [از خدا] خواستم، گفتم عیدی به ما بده! یک کاری بکنیم زهرا (علیها السلام) خوشحال شود، آن هم حمایت از ولایت [است]. ما اشخاصی باشیم که جزء آن ها نباشیم که بی بی [فاطمه زهرا (علیها السلام)] سوار الاغ شد [و] رفت [به آن ها] گفت بیایید! نیامدند. والله! الآن امام زمان

(عجل الله فرجه) هم همان را دارد می گوید، هی می گوید
بیایید! «هل من ناصر» [می گوید]. این که می رود
می رقصد و می زند و عشق و مشق [می کند، زهرا
(علیها السلام)] می فهمید چه خبر است [که می گفت
بیایید طرف ولایت!]! الآن امام زمان (عجل الله فرجه) دارد
«هل من ناصر» می گوید، زهرا ی عزیز (علیها السلام) هم
«هل من ناصر» گفت، [مردم] نیامدند که این جوری شد.
الآن اغلب ما مانند قوم حضرت موسی شدیم. یک قرآنی
است که، (البتّه آقایان در مجلس هستند، سؤال هایی
هم شده است)، یک قرآنی است که خود امیرالمؤمنین
(علیه السلام) آن جا [آن را] ضبط کرد. آن قرآن را ابابکر و
عمر رفتند، گفتند: [به ما] بده! [امیرالمؤمنین

(علیه السلام) [به آنها نداد؛ اما حضرت این قرآن را [که در دست مردم بود] تأیید کرد، گفت: همین قرآن تأیید [است]. این قرآن مجید تأیید است؛ اما یک قرآنی است [که در] آن فقط فضایل امیرالمؤمنین (علیه السلام) است؛ آن را **إن شاء الله** وجود مبارک امام زمان (عجل الله فرجه) می آورد، **إن شاء الله** باشیم.

حالا عزیزان من! قربان تان بروم، [حال ما] عین قوم حضرت موسی شده [که تا موسی] رفت الواح بیاورد، همه گوساله پرست شدند. کاش ما گوساله پرست بودیم، ما بت پرستیم، شخص پرستیم، پول پرستیم، عنوان پرستیم، سازپرستیم، نمی دانم شهوت پرستیم. کاش ما یک چیزی را می پرستیدیم، آنها باز یک چیز

پرستیدند. حالا چه شد؟ [موسی] گفت که توبه‌شان چیست؟ [خدا] گفت: بریزند به هم. الآن به [خودتان] نگاه نکنید! شما یک دین واحدید. عزیزان من! قربان‌تان بروم، شما الآن واحدید، همه یک نفس می‌گویید علی! همه یک نفس می‌گویید زهرا! همه یک نفس می‌گویید حسین! نفس دیگری نمی‌کشید. اگر کسی نفس بکشد به غیر [از] این اهل بیت، آن نفس، نفس شیطان است. خانم! به تو می‌گوید خودت را حفظ کن! چراغانی می‌روی چه چیز می‌بینی آخر؟ چند نفر تو را می‌بینند؟ چه چیز آخر می‌بینی؟ چه کار می‌کنی؟ عزیز من! تو چرا تماشا می‌روی؟ یکی از رفقای عزیز من به من می‌گفت [که] من یک وقت تماشا می‌روم. می‌خواستم

بگویم خب تو چند [وقت است] این جا آمدی؟

اصلاً بشر نباید سیاحتی باشد. بشر باید چیزی را ببیند که تمام این‌ها [را در مقابل آن] ببیند که چیزی نیست؛ خدا را ببیند، امام زمان (عجل الله فرجه) را ببیند. به تو گفته کجا را ببین؟ [گفته] نگاه به قرآن کن! نگاه توی صورت مؤمن کن! نگاه به پدر و مادرت کن! نگاه به کعبه بکن! نگاه به صورت ساداتی که «إِنَّه لیس من أهلک» [۱] نیست بکن! ثواب دارد. کجا نگاه می‌کنی؟ [خدا حتی] تا نگاه تو را کنترل کرده، چیزی نیست که به ما نگوید. هر چیزی را، فسادی را [که] این بشر بخواهد به مقصد فسادش برسد، به اسم امام حسین (علیه السلام)، به اسم امام زمان (عجل الله فرجه) می‌کند. باید توجه کنید!

باید این شاء الله، امید خدا کوچک و بزرگ و جوان و همه تان باید عمق دریا را ببینید! من تا زنده هستم، تلاش می کنم زن و مردی که [ولایتی هستند]، شماها و زنان رفقای من، عمق دریا را ببینند؛ اگر عمق دریا را ببینند غرق نمی شوند. امروز اگر جوانان عزیز عمق دریا را ببینید، غرق می شوید، نهنگ شما را می خورد.

امروز باید جلو نیروی، از صراط مستقیم خارج نشوی، عزیز من! قربانت بروم، هر چند سختی دارد. علی «علیه السلام» مشکل گشاست، والله! مشکل از کارتان می گشاید؛ اما تمام مشکلات تان را به او بگویید! مبادا مشکلات تان را به خلق بگویید! چرا می گوید دین روی دوش سه عده است: عالم ربّانی [یعنی] با ربّ ارتباط

داشته باشد، دارای سخی، فقیر صابر؟ می گوید: عزیز من! روایت داریم، اگر شخصی دستش را جلوی خلق دراز کند، امام صادق (علیه السلام) می گوید از ما نیست. چرا دستت را جلوی خلق دراز می کنی؟ کاش دست مان را دراز می کردیم، دین مان را هم به خلق می دهیم، اسلام مان را هم به خلق می دهیم. (صلوات بفرستید).

بعضی ها می آیند یک سؤال هایی می کنند و همچنین امام زمان (عجل الله فرجه) می گویند، به خیال شان دم دروازه، دم [بیمارستان] نکویی، دم چهارراه شهر قائم است [و] دارد می آید؛ یا دم هفتاد و دو تن است، دارد می آید؛ این قدر نزدیکش می کنند. این حرف ها چیست می زنید؟ کجا می روی؟ یکی آمد این جا، گفت: آره!

این جوری است و این جوری شده، امام زمان (عجل الله فرجه) [ظهورش به] تأخیر افتاده است. یکی [از] رفقای من الآن با او قوم و خویش است، [ایشان] این جاست، اسم نمی آورم. آره! این جا [آمد و می گفت]. کجا تأخیر افتاده و اگر نه [امام] آمده بود، آن جا تأخیر افتاده. به او گفتم: تو دوست امام زمان (عجل الله فرجه) هستی؟ اگر راست می گویی، برو تلویزیونت را کنار بگذار! [آن شخص] دیگر پیش من نیامد. گفتم: او [امام زمان] {عج} دارد گریه می کند، تو داری می رقصی، این بساط را داری. کجا [بیاید؟] همچین [ظهور را] نزدیک نزدیکش کرده بود. گفتم: عزیز من! این نیست. امام زمان (عجل الله فرجه)، آخر من بالأخره یک اندازه ای سیرش را

کرده‌ام؛ گفتم که خب من یک قدری ملاحظه می‌کنم.
یک شب من خواب دیدم که آقا امام‌زمان
(عجل‌الله فرجه) ظهور کرده، من در دکانم هستم. ما هم
همین جور [پابرهنه شدیم و پالتورا کنار انداختیم]. آخر
این پالتویم مثل لباس روحانیت می‌ماند، یک خُرده گُلِ
پای آدم می‌پیچد؛ این‌ها هم گُلِ شان می‌پیچد،
فهمیدی؟ آره! من به قربان یک نفر بروم که هر چه من
می‌گویم، [باز] می‌آید این‌جا، می‌فهمد من به این
نمی‌گویم، این قدر عقلش رسیده. (صلوات بفرستید.)

چون که این مثل پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) «[قل إنَّما
[نا] بشرٌ مثلکم» [۲] است؛ شکل آن‌هاست، آن نیست.

(صلوات بفرستید.)

حالا عزیز من! ما تا شنیدیم [امام تشریف آورده،] پابرهنه دویدیم؛ همین جور یک تیشه برداشتیم و (یک دفعه هم من اشاره ای کردم) رفتیم. این طرف خوب شور اوّل ها هم همین جور بود؛ من تقریباً سی سال پیش از این، چهل سال پیش از این [دیدم بودم،] این کارخانه ریسباف وسط این گندم ها و این ها بود؛ یعنی هیچ نبود، همه اش بیابان بود؛ آن وقت آن جا خیلی صاف شده بود و آقا امام زمان (عجل الله فرجه) تشریف داشت.

ما رفتیم جلو و خیلی زیاد، به خودش قسم! مورد عنایت ایشان قرار گرفتیم؛ کسی مطابق من به عنایت ایشان

نزدیک نبود؛ یعنی حالا او خودش حافظ خلقت است؛ اما کأنه [مثل این که] من در ظاهر حافظ ایشان بودم که مثلاً تا یکی می آمد، یک پایم را می گذاشتم این جا، یک پایم را می گذاشتم این جا که کسی نزدیک ایشان نیاید. یک درخت با عظمتی [را] این جوری می کردم، گنده می شد؛ چون که روایت داریم: یاورهای امام زمان (عجل الله فرجه) به طوری [می شوند که] آن قدرت [امام]، قدرت خودش به آن ها که یاور حقیقی هستند، اتصال می شود. او خودش می شود قدرة الله، یک درختی را از جا می کند که آن روباه ها و این ها جلو نیایند، یعنی این جوری [قدرت مند] می شود. خلاصه ما آن جا بودیم و دیدیم که از این توپ ها (من [تا آن روز توپ]

ندیده بودم. من زمان شاه توپ دیدم، [اما] آن جا در جوانی دیده بودم،) این ها همه [را] از روی کوه های دوبرادران [رو به ما] سوار کرده بودند. این همین ساخت این جوری بود، آره! این جوری بود.

حالا ما هم همه اش می گوئیم یا حضرت عباس! یا امام زمان! ما پای رکاب حضرت شهید شویم، کشته شویم، یک ذره زهرا (علیها السلام) به من بخندد؛ همین را من می گفتم. اصلاً ذکرم پیش امام زمان (عجل الله فرجه) این بود که یا خدا! من کشته شوم، زهرا (علیها السلام) یک ذره به من بخندد، بگوید پسر من را یاری کرد، همین. من معطل نه بهشت [هستم] و [نه] فردوس؛ یک ذره خنده زهرا (علیها السلام) را می خواهم،

همه‌اش توی این فکر [بودم]. عرض بشود خدمت حضرت عالی، آقا مثل یک نماینده‌هایی داشت، [به یکی] گفت: برو [بازاری‌ها را بگو بیایند]. البته آن موقع این آقای فلانی توی بازار نبوده‌است، نگویند به این یک مرتبه [چرا نرفتی؟] افراد حرف نزن. [آقا] گفت: برو به بازاری‌ها بگو [بیایند]. گفت بازاری‌ها نیامدند؛ یک دانه بازاری نیامد، آره. (اما به حضرت عباس یک دانه آخ. نبود، به حضرت عباس). حالی‌ات است دارم چه می‌گویم؟ این‌ها خودش هستند آخر، این‌جا نمی‌آیند که! (صلوات بفرستید).

همین ساخت به اصطلاح حالا یک خُرده کم و زیاد می‌آمدند و حرفم سر این است، من به آقا گفتم: آقا!

این‌ها توپ و تانک [دارند]، توپ سوار کردند. [آقا] گفت: این‌ها در نمی‌رود. گفتم: آقا! ما اسلحه نداریم. خدا می‌داند آقا یک همچین کرد، بگویم به قدر این خانه، شمشیرهای این جوری کج از آسمان پایین ریخت. ما نه که یک تیشه داشتیم، یک همچین کردیم، یکی از این شمشیرهایش را برداشتیم. توجّه فرمودی؟ آره! آقا یک صوت حجاز خواند. امیدوارم که صوت حجاز امام‌زمان (عجل‌الله‌فرجه) را ببینی؛ آن وقت دیگر این ضبط‌صوت‌ها و این‌ها همه از وجودتان بیرون می‌رود. بی‌خود نیست که من از همه این‌ها بیزارم، من آن را دیده‌ام. به قرآن مجید! فقط آدم جان‌ش در نمی‌رفت، این جوری می‌شد، اصلاً آدم یک جوری می‌شد. از تمام

این به اصطلاح آسمان و زمین صدا می آید، این صدا از این جا نمی آید. همین جور که می خواند، انگار تمام این عالم دارد این صوت را می خواند. آقا وقتی که [صدا] آرام شد؛ آن ها خیلی گنده منده بودند، رفتند [پشت توپ ها]، هر کاری کردند، توپ و تانک درنرفت. این ها همه شان هم این جوری کردند، این جوری کردند، جلو آمدند. من نمی گذاشتم جلو بیایند، آره! هی همچین می کردم، می رفتند عقب. عرض بشود خدمت شما، من از خواب بیدار شدم.

حالا می خواهم به شما عرض کنم که این آقا امام زمان (علیه السلام) وقتی بیاید، تمام توپ و تانک [از کار می افتد]. الآن یک عده ای تا [آقا] بیاید، [در شهرشان]

برق نیست مثلاً، گاز نیست، بنزین نیست؛ یعنی تمام این مواد از کار می افتد؛ چون که باید عالم فلج بشود. یک چند وقتی مثل آن ها که قدیم ها [بودند می شود، مثل] ننه ما که نان به تنور می پخت، پیرمردها! یادتان می آید؟ آره! پیرمرد! یادت می آید؟ با چیز [هیزم] می پخت، آره! گوشت هم با آن ها که چیز بود، درست می کردند، چه خوشمزه هم بود! فهمیدی؟ آره! ما از در خانه که می آمدیم، ننه مان گوشت نخودآب بار کرده بود، خدا می داند بویش می آمد. حالی ات است؟ بوها کجا رفت؟ چون که آن موقعی که تو ولایت داشتی، نباتات هم بوی ولایت می داد، نباتات هم والله! بوی ولایت می داد. گوشتش هم همین جور بود، یک مرغ [بار کرده بودند،] ما

از در خانه می آمدیم، [بویش تا] کجا بود؟ بویش کجا رفت؟ بوی ولایت از اشیاء هم گرفته می شود. من به شما بگویم، اصلاً شماها، نه شماها که [این جایید را] می گویم، [به] شماها می گویم توجه کنید! اشخاصی که خیانت کارند، خیانت [آن ها به اشیاء هم اثر می کند].

الآن این آقا نگوید چرا؟ تو باید یک قدری کار کنی توی این حرف ها [که] دیگر چرا نگویی. باید بدانی که [خیانت] در حیوان ها هم اثر می کند. یک سلطانی بود [که] به شکار رفت، آن جا خلاصه هوا ناجور شد و به یک چادری برخورد و دید این یک گاوی دارد، رفت آن جا. چقدر [آن گاو] شیر داد، سه چهار من شیر داد و [سلطان] دید [این گاو] توی بیابان می چرد، گفت: خوب

است ما یک مالیاتی روی این گاو بگذاریم. این شیر [گاو را روز] رفت دوشید و شب رفت گاو را بدوشد، [سلطان] دید زن بنا می کند گریه کردن. گفت: چرا گریه می کنی؟ گفت: حاکم خیال بد برای ما کرد، به گاو من اثر کرد. به حضرت عباس! روایت داریم شاه از چیزش [فکرش] برگشت. صبح رفت [گاو را] دوشید، گفت: [خیال] حاکم برگشت، شاه از فکرش برگشت. پس تو وقتی خیانت کار شدی، توی حیوان ها هم اثر می کند، این ها همه به هم اتّصالند. چقدر او می گوید تو خوب باش و مؤمن باش؟ [خدا] می خواهد حیوان ها هم از دست تو راحت باشند، از شرّ بشر راحت باشند. بشر شرّش توسعه دارد، آقا جان! به این حرف ها توجه کنید! من بلام چیز دیگر هم

برایتان بخوانم، می خواهید مدّاحی هم برایتان بکنم؟
می بینم نجات بشر توی این هاست، نجات شما توی
این حرف هاست. (صلوات بفرستید.)

حالا آقا جلوتر آن ها توجّه دارند، وقتی ظهور یک قدری
نزدیک می شود اهل مگّه توجّه دارند، این ها یک چند
وقتی هم یک کارهایی کردند. یکی از رفقای من توجّه
کرد، به من گفت، گفتم نه این حالا موقع آمدن امام زمان
(عجل الله فرجه) نیست. پس آن موقع که [امام] می آید،
باید تانک و توپ و تمام این ها از کار بیفتد. حالا به شما
می گویم این چه جور می شود؟ حالا آقا امام زمان
(عجل الله فرجه) وقتی می آید، روایت داریم چند تا
گوسفند، بز جلویش است، وارد مگّه می شود. وقتی وارد

مگّه می شود، این ها باور نمی کنند آن امام زمان (عجل الله فرجه) این است. به قول ما [امام] خودش را به خانه [کعبه] می رساند، وقتی آمد [و خود را] به خانه رساند، دیگر آن جا نمی توانند کاری بکنند، می ترسند؛ یعنی همین جور که ببین می گویند [در خانه خدا] مبطل به جا نیاور! همان ها هم که به اصطلاح حالا دشمن امام زمان (عجل الله فرجه) اند، مگّه را از ترس شان احترام می کنند. آن ابابیل ها دیدید چه به آن ها کرد؟ این ها یک عده ای که هستند، نه که خانه را احترام کنند، از ترس شان [رعایت] می کنند، توجه کنید! حالا این ها به نظر ولایت من، از ترس شان به آقا کار ندارند.

حالا آقا یک پرچمی دارد [آن را] باز می کند، «جاء الحق»

زهق الباطل» [۳] آن وقت این پرچم [طوری است که] روایت داریم که تمام دنیا آن پرچم را می بینند؛ اما حالا نمی گویم که یک عده ای لعنت به آن پرچم می کنند. از امام صادق (علیه السلام) سؤال می شود، می گوید که بله! بس که بد کردند. [مردم] می گویند: این دوباره آن است می آید. حالا بدی های این ها را می بینید، حالا هنوز هم یک خُرده [جا دارد]. حالا هم یک خُرده [مانده]، حالی ات شد چه می گویم؟ (صلوات بفرست).

حالا آن جا امام زمان (عجل الله فرجه) [مأموریتش] به غیر از امام حسین (علیه السلام) است، به غیر از این هاست. یعنی [هنگام ظهور امام زمان (عجل الله فرجه)] می گوید: منم نوح، منم آدم، همه آن ها منم؛ اما در ظاهر بناست

که این عالم را مسخر کند. آقا امام حسین (علیه السلام) می خواست عالم را نجات بدهد؛ اما امام زمان (عجل الله فرجه) می خواهد عالم را مسخر کند؛ یعنی هیچ کس [ضد ولایت] نباشد. حالا کمک می خواهد، حالا تو درست است یاورش هستی، تو که چیزی نیستی که؛ حالا در و دیوار و زمین و همه [یاور] می شوند.

این دجال [سفیانی] هم از آن طرف حرکت می کند، وقتی فهمید [آقا] این جاست، می رود به اصطلاح امام زمان (عجل الله فرجه) را بکشد. نمی دانم یک روایت داریم، شاید آقا دیده باشد، چند هزار تایشان [لشکر سفیانی] توی زمین فرو می روند، یکی شان می ماند، می رود خبر بدهد، [بقیه] توی زمین فرو می روند؛ اما آقا امام حسین

(علیه السلام) قربانش بروم، زعفر [به او] گفت؛ من همه این ها را پایین می کشم؛ گفت: نه! مَلک باد آمد، [مَلک] آب آمد، [گفتند: کمک کنیم؟] گفت: نه؟ چرا؟ او [یعنی] امام حسین (علیه السلام) حجّت آخرالزمان نیست. حجّت خدا هست، [اما] حجّت آخرالزمان نیست؛ چون که من بی روایت و حدیث توی این نوار حرف نزّم، امام صادق و امام باقر (علیهما السلام) این ها چندین وقت یک قدری پیش رفتند، این فقه و اصول از آن جا درآمد. آره! این فقه و اصول از آن جا درآمد، پس آن ها یک فرصتی پیدا کردند؛ [چون] بنی امیه با بنی عبّاس دعوا می کردند، این ها یک فرصتی پیدا کردند. [حالا از امام صادق (علیه السلام) پرسیدند: شما

قائم هستید؟ فرمود: من هم منتظرم.]

[شما] خودتان که منتظر امام زمانید، امام صادق (علیه السلام) هم منتظر است؛ اما منتظر، منتظر خلق نیست، منتظر شهوت نیست، منتظر ساز و آواز نیست، منتظر غیر امر نیست؛ واحد است، منتظر امام زمانش است. من یک وقت یک مثالی زدم، گفتم مانند آن تنگه‌ای بود که [در جنگ] اُحُد، حضرت [پیغمبر (صلی الله علیه وآله)] فرمود: این جا بایستید! ما فتح کردیم بایستید! شکست خوردیم [هم] بایستید! این‌ها فتح کردند، نایستادند، رفتند غنیمت جمع کنند؛ دندان پیغمبر (صلی الله علیه وآله) شکست، نود زخم به علی امیرالمؤمنین (علیه السلام) خورد، حمزه سیدالشهداء را

[شہید کردند]. ببینید در تمام جہادہای پیغمبر (صلی اللہ علیہ وآلہ) هیچ کجا مطابق این [جنگ] نشد. چرا بہ تو می گوید بایست! می روی؟ تو ہم از همان ہایی. بہ تو می گوید: منتظر بایست! کجا می روید؟ پی کسی می روید؟ چرا می روید؟ خب وقتی نایستادی، ضربہ بہ اسلام می خورد، ضربہ بہ ولایت می خورد، ضربہ بہ امر می خورد، چرا این جا نمی ایستی؟ عنادی می شوی، می گویی من بروم یک کاری بکنم، این وظیفہ است و نمی دانم چہ چیز و شیطان از این حرف ہا بہ تو می زند. عزیز من! بایست اگر قوم موسی می ایستادند کہ گوسالہ پرست نمی شدند کہ، نایستادند کہ تا موسی بیاید.

این امام زمان (عجل الله فرجه) هم می خواهد قرآنی که تمامش را علی (علیه السلام) نوشته، (لا إله إلا الله)، نه قرآنی که عثمان نوشته [را بیاورد]. این قرآن را بیشترش [را] عثمان نوشته، الآن خط عثمانی را خیلی گران می خرند. یک خطی بود در خارج [حراج] گذاشتند، هیچ کس نتوانست بخرد؛ اما دوباره تکرار کنم، این قرآن را امیرالمؤمنین (علیه السلام) تأیید کرده، پیغمبر (صلی الله علیه وآله) تأیید کرده. [پیغمبر (صلی الله علیه وآله)] گفت: دو چیز بزرگ پیش شما می گذارم. (این حرف تند است، من رفع تندی اش [را] بکنم، بعضی ها کشش داشته باشند، بعضی ها کشش ندارند. این قرآن درست است، [چون پیغمبر

(صلی الله علیه وآله) [گفت دو چیز بزرگ می گذارم:] یکی عترت، یکی قرآن. همین قرآن را گذاشت، پیغمبر (صلی الله علیه وآله) همین قرآن را گذاشت؛ آن قرآنی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) نوشته نبوده، اما [این قرآن هم] تأیید شده. گفت: این ها در حوض کوثر به من می رسد؛ اما [پیغمبر (صلی الله علیه وآله)] چه گفت؟ گفت: قرآن و عترت، عترت و قرآن؛ نه قرآن و عمر، نه قرآن و ابابکر، نه قرآن و خیال، نه قرآن و غیرامر، این نیست که. (صلوات بفرستید).

حالا وجود امام زمان (عجل الله فرجه) [وقتی تشریف آورد]، چه کار می کند؟ الان به شما می گویم، بین چقدر قشنگ است! این ها دیگر طیران دارند، این ها از این جا

[بلند] نمی شود آقای نمی دانم چه، ماشین سوار شود،
برود نمی دانم طیاره سوار شود، برود نمی دانم مگه،
طیاره برود مشهد. [این طور نیست که] طیاره سوار شوند،
بروند [و] بیایند، نه طیاره نمی خواهد. طیاره امام زمان
(عجل الله فرجه)، امر امام زمان (عجل الله فرجه) است،
این زمان در اختیارش است. حالا با همین جمعیتی که
همین طور می آیند و می آیند [جابه جا می شوند]، روایت
داریم: چندین هزار مَلَاک می آیند. این جا را توجّه کنید!
والله! این انشای خودم است، من از کسی نشنیدم؛ اما
انشاء، یک انشاهایی است [که] آن ها تأیید می کنند؛
یک انشاهایی است، این ها تأیید نیست. تو وقتی
خودت را در اختیار ولایت گذاشتی، او دارد حرف می زند،

تو چه کاره‌ای؟ آخر به ریخت تو نمی‌آید این حرف‌ها که بزنی، به ریخت من می‌آید؟ نه والله!

حالا ببین چه می‌گویم؟ حالا این جمعیتی که الان [همراه امام] هست، یک دفعه در انگلستان پیاده می‌شود. حالا خدا حاج شیخ عباس را رحمت کند! گفت: امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌آید، [به پیشانی‌ها] مهر می‌زند: منافق، مؤمن. قیامت صغری است، ایده شما جلو می‌آید؛ [اگر] شهوت‌ران هستی، غیر امر کار می‌کنی، بد چشم هستی، بد خو هستی، بخل داری، حسد داری، همه این جایث نوشته است، گردنت را امام زمان (عجل الله فرجه) می‌زند. [از] چه چیز می‌ترسید؟ امام زمان (عجل الله فرجه) مگر مؤمن کش است؟ [او]

مؤمن خواه است. خواست امام زمان (عجل الله فرجه) مؤمن است؛ مؤمن بشوید! امر را اطاعت کنید! حالا این جمعیت یک دفعه توی انگلستان پیاده می شود، درست است؟ اولاً که آسمان یک صیحه می زند، روایت صحیح داریم، ثلث این مردم از بین می رود. حالا آقای آمریکایی، آقای انگلیسی دیگر بمب ندارد که! اتم ندارد که! ژسه ندارد که! مرسه ندارد که! هیچ ندارد، فلج است. این [امام] هم [شمشیر را] این جا می گذارد، گردن آن ها را می زند. از این جا فوراً [به] انگلستان می رود، آن ها را هم می زند. از این جا [به] کانادا می رود، این ها را هم می زند. یک دفعه می بینی یک دنیا همه مسخر شده، [دشمنان ولایت] از بین رفته [است].

این جوری نیست که قربانت بروم که؛ شما خیال می کنید، همین طور می گوید امام زمان (عجل الله فرجه) بیاید. آیا امام زمان (عجل الله فرجه) بیاید، با این سختی ها می توانی زندگی کنی؟ نه! تو باید اگر بخواهی یاور امام زمان (عجل الله فرجه) [باشی]، هیچ چیزی نخواهی. نه زن بخواهی، نه بچه بخواهی، هیچ، هیچ نخواهی؛ وقتی امام زمان (عجل الله فرجه) بیاید، یک جان داری، فدای امام زمان (عجل الله فرجه) کنی. حالا [از] گرسنگی مُردی، هم مُردی و بردی و خوردی، دیگر این است. آن بچه تو هم اگر یاور است، می آید؛ خب [اگر] نیست هم که [امام] می آید [و] گردنش را می زند. به تو چه؟ آن خانم هم اگر امر حضرت زهرا

(علیها السلام) را اطاعت کرد، خود امام زمان
(عجل الله فرجه) حفظش می کند. مگر نمی کند؟ چرا
توجه نمی کنیم به این حرف ها؟

مگر [عده ای] از نیشابور [خدمت امام] نیامدند؟
{توضیح امن مصداقش را بیاورم، مگر [از] نیشابور
نیامدند؟ چقدر هدایا آوردند؟ تو هم باید مثل امام زمان
هر پولی را نخواهی، عزیز من! حالا امام زمان
(عجل الله فرجه) آمده است و پدر بزرگ وارث در ظاهر از
دنیا رفته، اهل نیشابور یک پول زیادی آورده اند. حالا
آوردند، آن جا جعفر کذاب است، می گوید [امام بعدی]
منم. گفت: ما خدمت امام حسن عسکری (علیه السلام)
می آمدیم، می گفت: چقدر پول این تُو [داخل کیسه ها]

هست؟ مال چه کسی هم هست؟ جواب کاغذها را هم می داد، اگر تویی یا علی! گفت: اعجاز از من می خواهی؟ برو ردّ کارّت! حالا دم دروازه آمدند، حضرت پی شان روانه کرد. گفت: این پول [مثلاً] مال حسین پسر علی است؛ یک روایت داریم: آقا امام حسن عسکری (علیه السلام) می گفت مال حسین، این [امام زمان (عجل الله فرجه)] بابایش را هم گفت. درست است؟ [امام] گفت که این کیسه ها، این ها دیگر به درد من نمی خورد، شطیطه چه چیز آورده؟ خانم عزیز! بیا شطیطه بشو! چرا شطیطه [زن زبان دراز و آشوب گر] می شوی؟ [چرا] توی خیابان ها می روی، خودت را درست می کنی، دستت را بیرون می گذاری، رویت را باز می کنی؟ دکور درست کردی

خودت را؟ بیا شیطیه بشو تا امام زمان (عجل الله فرجه) بیاید [و] به تو نماز بخواند! چرا از ولایت خارج می شوی؟ (صلوات بفرستید.)

حالا [امام] می گوید: شیطیه چه چیز آورده؟ راوی خبر می گوید: اصلاً من نمی خواستم به امام زمان (عجل الله فرجه) بگویم. یک دو گز کرباس آورده بود و یک چیز خیلی چیز [کمی]. [امام] آن را از او گرفت و یک پولی به او داد، گفت: [به شیطیه بگو که تا] چند ماه دیگر زنده ای. به این [راوی] گفت: من می آیم [و] به او نماز می خوانم، من را دیدی، حرف نزن. این [راوی] همین طور مواظب بود، یک وقت دید توی خانه شیطیه [صدای] گریه بلند است. آقا! او را [در] مصلی آوردند،

یک وقت دید امام زمان (عجل الله فرجه) دارد به او نماز می خواند. آی خانم عزیز! بیا آن [شطیطه] بشو که امام زمان (عجل الله فرجه) به تو نماز بخواند، [بگوید: ای] خدا! من بدی از این ندیدم. گل بهشت بشو! بیا مریم تو را استقبال کند، مگر زهرا (علیها السلام) را استقبال نکردند؟ [بیا] حوا استقبال کند، دختر بنت عمران استقبال کند، امام زمان (عجل الله فرجه) به تو نماز کند. خودت را پیوشان! رویت را بگیر! از امر ولایت ساقط نشو!

[خانم!] امر شوهرت والله! امر ولایت است، بیا امر شوهرت را اطاعت کن! بیا بلد نشو [مهرت را اجرا بگذاری]، این چه سنگ تفرقه ای است توی [زندگی]

خودت انداختی که می‌گویی مهر من را بده؟ حالا مهرت را می‌گیری، (به وجود امام‌زمان! اگر من می‌خواستم این حرف‌ها را بزنم) حالا مهرت را می‌گیری [و] آن‌جا [در] بانک می‌گذاری، نزول می‌خوری؛ حالا می‌گویند خدا و رسول (صلی‌الله‌علیه‌وآله) به تو لعنت می‌کنند. این نزول [را] می‌خواهی چه کنی؟ خب اگر خودت در اختیار ولایت بودی، خدا رزقت را می‌دهد. شوهرت نوکر توست، خانم عزیز! می‌رود با عرق جبین پیدا می‌کند [و] به تو می‌دهد. تو حافظ داری، شوهرت حافظ خودت است، چرا این کار را می‌کنی؟

مثل این حاجی‌ها که الان کرامت‌شان این است که کوچه‌ها را نجس می‌کنند، خیابان‌ها را هم نجس

می‌کنند؛ این‌ها حاجی‌های آخرالزمانند. حالا پیغمبر (صلی الله علیه وآله) چه می‌گوید؟ می‌گوید [در آخرالزمان] حجّ می‌کنند یا برای سیاحت، یا اسم و رسم، یا برای چه؟ تجارت؛ پس همه را ردّ کرده. عزیز من! این گوسفند را بگش! بده به مردم! نه که [طرف] قصّاب دنبالش است، خیابان‌ها و آن کوچه‌ها را نجس کرده، این [گوسفند را] هم به او می‌دهد، می‌گوید برو بفروش! حالا یک دفعه حاج‌آقا مرض سرطان می‌گیرد، روده‌اش می‌گیرد، باید نمی‌دانم یک میلیون و پانصد هزار تومان بدهد [تا] روده‌اش را باز کند. حاج‌آقا! تو اگر [به فقرا] می‌دادی، خدا آن درد را از جانت دور می‌کرد. چرا خدا می‌گوید که هر کسی سخی باشد، من صفاتی دارم به نام

صفات الله، به او می‌دهم؟ تو چه حاجی هستی؟ بی خود نیست که آن‌جا [در مگه] خوک هستند و سگ هستند و این‌ها؛ [چون] انفاق ندارند. انفاق تو را از هر بلاهایی نجات می‌دهد.

«الحمد لله، شکر رب العالمین» واللّه! باللّه! به وجود امام زمان! من این [حرف‌ها را] به شما نمی‌گویم. شما از بس که انفاق دارید، افراط [و] تفریط هم دارید می‌کنید. می‌بینم! نه که بگویم. اگر یکی به من بگوید، به او می‌گویم کی این را از کجا آوردی؟ چه جور شد؟ زندگی‌اش را اگر نگفتم تف توی ریش من بینداز! بعضی‌هایتان افراط می‌کنید، عزیز من! ببین من شما را نمی‌گویم، قربان همه‌تان از کوچک و بزرگ بروم.

یک وقت می بینی یک جوانی یک مرتبه یک پولی می آورد
[و می گوید:] این صدقه است، این چه چیز است؟ من
می بینم این خود بنده خدایش چیزی ندارد؛ اما [در]
فکر است که خدا گفته صدقه بده! می دهد، خدا گفته
انفاق کن! می کند، واللہ! والا من کہ گفتم، من واللہ! به
دینم! نه صدقه می خورم، نه ردّ مظالم می خورم، نه
سهم امام. من نمی خورم، خود امام زمان
(عجل اللہ فرجه) روزی من را می دهد؛ زنگ می زند،
می گوید: برو یک چیزی به این بده! من با زنگ
امام زمان (عجل اللہ فرجه) دارم زندگی می کنم. (صلوات
بفرستید.)

حالا عزیز من! اگر بخواهید یاور امام زمان

(عجل الله فرجه) باشید، امر امام زمان (عجل الله فرجه) را اطاعت کنید؛ اگر تو یاور امام زمان (عجل الله فرجه) نشدی، به من لعنت کن! امروز باید پافشاری کنید! عزیزان من! امر امام زمان (عجل الله فرجه) را اطاعت کنید! حالا آقا چه کار می کند؟ کارش همین است دیگر، طیران دارد، این خاک و این خاک و این خاک، در تمام ابعاد این دنیا پا می گذارد، تمام را مسخر می کند. اصلاً روایت داریم یک دیوار می گوید: آقا امام زمان! دو نفر پشت من قائم شده اند؛ نه که امام زمان (عجل الله فرجه) نفهمد، این [را] دارد پرورش می دهد که این دیوار حرف می زند. این مسطوره اش [نمونه] است که ستون حدّانه حرف زد دیگر، داد کشید [که پیغمبر!] چرا از من کناره

رفتی؟ آیا تو از امام زمان (عجل الله فرجه) کنار شدی، داد زدی؟ آیا رفتی [توی] فکر که امام زمان (عجل الله فرجه) چه شده؟ کجا از امام زمان (عجل الله فرجه) جدا می شوی؟ امام صادق (علیه السلام) تکلیفت را معلوم کرده، می گوید: تو عضو مایی، تا گناه کردی، جدا شدی. چرا جدا شدی؟ آیا جدا شدی، چیز کردی؟ [آیا] ما غصّه خوردیم، چرا جدا شدیم؟ پس عاطفه یک سنگ از من بهتر است که جدا شده، فریاد می کشد. آیا تو فریاد کشیدی که چرا جدا شدی؟ اصلاً عین خیالت نیست، تویش نیستی اصلاً.

[برای فهم] این حرف ها باید بیایید توی ولایت [تا] ولایت حالی ات کند. به تمام آیات قرآن! تا توی صراط

مستقیم نیایی، حالی ات نیست. این حرفها را من نمی توانم حالی کسی بکنم، ولایت حالی ات می کند. تو بیا این جا توی ولایت؛ آن وقت بین حالی ات می کند یا نه؟ چطور آن ها [آدم] خوب و بد را تشخیص می دادند؟ چطور تشخیص می دادند؟ چطور اویس تا می آید [مدینه، پیغمبر (صلی الله علیه وآله)] می گوید این جوری این جوری، افکارت را می گوید؟ قبولت می کند. بیا بیا بابا جان! امام زمانی ها! قربان تان بروم، قبول کنید! کارها را همه را عوضی کردند، تو عوضی نشو! الآن پرچم امر دستت باشد، هر کجا امر است، اطاعت کن! [هر جا] نیست، نکن! این [را] من به شما بگویم، اسلام به غیر ولایت است. [اسم] اسلام، مردم را گول زد، مگر عمر و

ابابکر، مردم را گول نزدند؟ با اسلام، ولایت را از آن‌ها گرفتند؛ در آخر الزمان با تجدد، ولایت را از ما می‌گیرند؛ اما مواظب باشید تجددی نشوید!

چرا تجدد [ولایت را از تو می‌گیرد]؟ آقا! تو اگر این‌جا با امر راضی باشی، قانع و راضی باشی، دیگر نمی‌روی پول نزول بکنی که؛ دیگر رشوه نمی‌روی بکنی، کار حرام نمی‌کنی که، دروغ نمی‌گویی که، خدعه نمی‌کنی که. [اگر بخواهی] بدچشمی بکنی، پول می‌خواهد، [اگر بخواهی] دنبال کسی بروی، پول می‌خواهد؛ تو پول نمی‌خواهی، تو دنبال ولایتی، دنبال امیرالمؤمنین (علیه السلام) هستی. اصلاً بشر [مؤمن] واقعی گفتم که مُضطرّ نیست. «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ [و یكشف

السَّوءِ]» [۴]، مُضطرّ کسی است که ولایت ندارد. اگر تو ولایت داری، چطور تو مُضطرّ هستی؟ مصداقش را بیاورم؟ آن فقیر پیش حضرت آمد، گویا پیش امام صادق (علیه السلام)، گفت: آقا! من هیچ ندارم. [امام] گفت: خب تو خیلی دارایی، غنی هستی. گفت: من؟ من چیزی ندارم آخر. گفت: ولایت ما را می فروشی؟ گفت: والله! اگر تمام این دنیا پر [از] طلا و نقره باشد، [ولایتم را] نمی دهم. من به قربان آن گدا بروم! این گدا نیست که! این آمده خدمت امام می خواهد بگوید من محتاج توام، یک چیزی تو به من بده! نیامده جلوی خلق دستش را دراز کند، آمده پیش امامش می گوید تو به من بده! من محتاج تو و خدا هستم. ببین این گدا این است که

این قدر شعور دارد. (صلوات بفرستید.)

پس آن کسی که منتظر امام زمانش است، باید امر را اطاعت کند. آن امر انتظار است، نه تو. آن امری که داری اطاعت می کنی، آن امر انتظار امام زمان (عجل الله فرجه) را می کشد؛ نه تو. (هر که [حرف دارد]، من وقتی که حرفم تمام می شود، با من حرف بزند؛ نوکر همه تان هستم. چرا؟ گفتم:) اویس قرن، آن که تویش است، برادر رسول الله (صلی الله علیه وآله) است. [در مورد] تو هم امر [ی که اطاعت می کنی] چیست؟ انتظار است. اگر امر را اطاعت نکنی که جدا شدی، امام صادق (علیه السلام) می گوید: جدا شدی؛ پس تو چه چیز هستی؟ هیکل من که منتظر نیست که، آن که تویت

است، باید منتظر باشد، قربانت بگردم، آن معصومیّت تو انتظار امام زمان (عجل الله فرجه) را می کشد، آن تقوای تو انتظار امام زمان (عجل الله فرجه) را می کشد [که] نگاه به دختر مردم نمی کنی، نگاه بد به کسی نمی کنی. [چنین کسی] چیزی را نمی بیند که نگاه کند.

به تمام مقدّسات عالم! من خودم همین جورم، من اصلاً چیزی را نمی بینم [که] نگاه کنم. شما باور می کنی؟ من هیچ کجا نمی خواهم تفریح بروم، ابداً نمی خواهم. حالا اگر [خانواده] می گوید، تو برو! من [خودم را] می گویم، شما برو! اما می خواهید شمال بروید، دمال بروید، گناه هم نکن! ببین [اگر] خودت را می توانی حفظ کنی، برو! اما من این جوری هستم، خیلی اشتیاقی ندارم، چرا؟

می فهمم من دیگر خلاصه به قول یارو هر چه بوده، بابا!
آردهایمان را غربال کردیم، غربال مان را هم زدیم گُلِ
میخ دیگر، ما دیگر کجا نگاه کنیم آخر؟ ما باید فقط به
امر نگاه کنیم، بفهمیم امر ما را نجات می دهد. حالا این
همه تماشا کردی، چه فایده ای داشت؟ اصلاً ما در
اسلام، اسلام واقعی یا ولایت، تماشا نداریم. ما تماشا
نداریم، جایی نبوده که تماشاخانه باشد. این
تماشاخانه ها را برای ما درست کردند، ما را مشغول
کردند. چند تا کار جلویت گذاشته، اصلاً به ولایت
نمی رسی، مشغول این کارهایت کرده اند.

چرا من می گویم موادّی جلوی من بود، این جور
می کردم، صورت خوب می شد، می گفت یا علی؟ تو باید

تولیدت یا علی باشد، کارت یا علی باشد، قلمت یا علی باشد، قدمت یا علی باشد، خوابت یا علی باشد، رفتارت یا علی باشد، دگانت یا علی باشد، سیم پیچی ات یا علی باشد، قلمت یا علی باشد، درست یا علی باشد. مگر به غیر علی چیزی از تو می خرنند؟ کجا کتاب تو را می خرنند؟ این قدر به کتابت می نازی! چرا من گفتم برو هر جور می خواهی بکن! مثل من که [چیزی غیر ولایت نمی بینم] بکن! چرا؟ به هر چه نازیدی، گرفتار آن می شوی، تو باید به چیزی ننازی که گرفتار بشوی. (صلوات بفرستید.)

بشر اگر این جوری شد، تمام تولیدش یا علی است، تمام تولیدش یا زهراست، تمام تولیدش یا حسین است، اسم

اعظم دارد، با اسم اعظم کار می‌کند، جدا از این حرف‌ها نمی‌شود؛ اما کسی که دنیا را طلب نکند. چرا دنیا را طلب کردی؟

دنیا طلب کردن، حسین کُشی است، دنیا را طلب کردن زهرا کُشی است. از کجا می‌گویی؟ مگر امام حسین (علیه السلام) قربانش بروم، نگفت به ابن سعد [که] چرا من را می‌کشی؟ من را می‌شناسی؟ گفت: آره! [فرمود:] پسر چه کسی هستم؟ [گفت:] پسر پیغمبر، پسر علی، مادرت زهراست. [امام فرمود: پس] چرا می‌کشی؟ [گفت: یزید وعده] سلطنت ری را به من داده. ببین آن را به او داده، مواظب باش شیطان از این چیزها به تو ندهد، قربانت بروم، بزن آن را کنار! [بگو:] من

نمی‌خواهم، بزن آن را کنار! هر کجا دیدی [که] با امر مطابق نیست، بزن آن را کنار! تو واحدی، تو یگانه‌ای. اگر خدا یگانه است، جدّاً می‌گوییم: شیعه هم یگانه است. چرا خدا می‌گوید که من تمام اعمال متقی را قبول می‌کنم؟ این [متقی] یگانه است. جوانان عزیز! بیایید یگانه بشوید! چرا یگانه پسر می‌گویند؟ یعنی این بابا، این یک‌دانه پسر را دارد. تو هم یگانه بشو در مقابل خدا، خدا تو را دارد. متقی یگانه است، [خدا] می‌گوید: همه اعمالش را قبول می‌کنم، یگانه است. بیایید یگانه بشویم، قربان‌تان بروم، فدایتان بشوم. (صلوات بفرستید.)

پس گفتم، دوباره [می‌گوییم] این اشخاصی که انگار

می گویند [با] امام زمان (عجل الله فرجه) نمی دانم دم کجا قرار گذاشتند، این ها همه مُفت می گویند. فهمیدی؟ فهمیدی؟ این ها همه خیالی است. تو برو خودت را درست کن! یاور امام زمان (عجل الله فرجه) باش! می گوید: «انتظارالفرج أفضل العبادة»؛ اگر صد سال، پنجاه سال انتظار داری، تو افضل گ عبادت داری می کنی. اما انتظارالفرج دارد می گوید، فرج یعنی تو فرج از کسی نخواه! از خلق نخواه! خلق را نبین! فهمیدی؟ حالی ات می شود چه چیز به تو می گویم؟ خب تو یاور امام زمان (عجل الله فرجه) هستی، هر وقت [امام] تشریف آوردند، نوکرش هستی، هر وقت هم نیامد، خب باز هم نوکرش هستی؛ پس ما انتظار او را داریم

می کشیم، انتظار چه جوری باید بکشی؟ همین که می گویم، تیشه را برداری [و] بدوی. به روح تمام انبیاء! من از در کوچه مان ردّ شدم، همچین کردم [روی ام را برنگرداندم که] بابا و ننه ام من را نینند، بگوید بیا! این جور باید باشی! یعنی یک دانه جان در این قبضه قدرتت است، فدای امام زمان (عجل الله فرجه) کنی، این یاور است. تو جانت را فدای چه کسی می کنی؟ کجا؟

خدایا! عاقبتان را به خیر کن!

خدایا! ما را بیامرز!

خدایا! تو را به حقّ وجود این مولود عزیز، امشب شب قدر است، رفقای عزیز، هر خانه ای مریض، مریضه،

طفل مریض است، لباس عافیت بپوشان! (یک ختم «أمن یجیب» برای این آقای فلانی بگیریم. «الحمد لله» بهتر شده؛ اما [شفای] وجود ایشان را کامل از خدا بخواهیم که [سلامتی] وجود مبارک ایشان را کامل کند. یک حمد بخوانید!)

چیزی که برای خودم می‌خواهم، برای شماها هم می‌خواهم. الآن امشب حتمی حتمی دو رکعت نماز کنید! یک گوشه‌ای بروید با خدا حرف بزنید! با امام‌زمان‌تان حرف بزنید! من چیزی که از امام خواستم، گفتم حمایت از ولایت [کنیم]. گفتم یک قدری زهرای عزیز (علیها السلام) دلش خوش باشد، بگوید یک نفر حمایت از ولایت کرده؛ اما حمایت از ولایت این نیست [که]

بریزی توی خیابان‌ها و با مردم جدل کنی. تو نفّس خودت، ایده خودت، خیال خودت، فکر خودت، باید حمایت از ولایت کند؛ نه این که این بازی‌ها را درآوری. این‌ها بازی است درمی‌آوری، خودت را معرفی می‌کنی، خودت را معرفی نکن! کجا حمایت از ولایت می‌کنی؟ دروغ نگو! تهمت نزن! کار بد نکن! بدچشمی نکن! نمازت را اوّل وقت بخوان! امر پدر و مادرت را اطاعت کن!

با خانواده‌ات، کسانی که زن دارند، [با] ملایمت چیز [رفتار] کنند، خودت را پیش آن‌ها نگذار! او را خدا ناقص خلقش کرده، تو که ناقص نیستی، تو چرا خودت را پیش یک آدم ناقص می‌گذاری؟ چرا؟ چرا شما بدزبانی با

زن هایتان می‌کنید؟ نباید بکنید! با آن‌ها مهربان شو!
خیلی آرامش [داشته باش]! یک دفعه سلام به تو نکرده،
ببین چه با او [می‌کنی]؟ تو یک دفعه سلام به خانمت
بکن! چطور شده؟ یک نفر هنوز هم با من قهر کرده،
می‌گوید: چرا به من سلام نکردی؟ خب من که از تو
بزرگ‌ترم، خب تو می‌خواستی به من سلام بکنی. اصلاً
خدا می‌داند با من قهر کرده [که می‌گوید] کجا من
بودم؟ این به من سلام نکرد. تو سلام می‌خواهی یا من را
می‌خواهی؟ خب یک دفعه هم تو به خانم، سلام کن!
من والا می‌کنم، [می‌گویم]: خانم! سلام علیکم،
چطوری؟ حال شما چطور است؟ عیبی ندارد، کِبرت را
کم کن!

من دارم می گویم یاور امام زمان (عجل الله فرجه) یاور امر باید باشد، نه این بازی هایی که ما درآورده ایم [که] ریختند توی خیابان و نمی دانم چه چیز، ظهور کرده است و امام زمان (عجل الله فرجه) دارد می آید. کجا دارد می آید؟ حالا آمد، تو چه کاره ای؟ نه! تو چه کاره ای آخر؟ انفاق داری؟ خوش زبان هستی؟ کارت حلال است یا کُلِّ بر مردم هستی؟ تو اصلاً لعنت شدی! کُلِّ بر مردم [هستی]! خب ردّ هستی! (لا إله إلا الله). چه کار داریم می کنیم؟ این ها بیشترشان توی خیابان ریختند.

خدایا! تو را به حقّ امام زمان، تتمه عمر ما را در راه خودت قرار بده!

خدایا! این حرف‌ها که ما زدیم، در گوشت و پوست و خون ما خلاصه اثر کند!

خدایا! هر چه می‌خواهی از ما بگیری، بگیر! ولایت را از ما نگیر!

خدایا! ما را با ولایت از دنیا ببر!

خدایا! ماها بدبین به امر نشویم!

خدایا! شیطان به ما راه پیدا نکند!

خدایا! تو را به حق امام‌زمان، کسانی که دست‌دهنده دارند، گفتم صدتا این جا می‌دهم، هزارتا [آن جا]؛ هزارتا را همین جا به آن‌ها بده!

خدایا! دستِ دهنده‌شان را تهی دست نکن!

خدایا! اگر سخی هستند، سخاوت‌شان را زیاد کن! اگر نیستند، موفق‌شان کن [به سخاوت]!

خدایا! محبتِ اهل بیت را از دل ما بیرون نبر!

خدایا! من این که گفتم، برای رفقایم هم می‌گویم، می‌گویم: اگر نجسم، پاکم کن! اگر گناه کارم، گناهم را بیامرز! اگر گمراهم، هدایت‌م کن! من را یاور امام‌زمان (عجل‌الله فرجه) کن!

(با صلوات بر محمد)

یا علی